

بدانیم، به خوبی روشن خواهد شد که ماتریالیسم و سکولاریزم چگونه در اروپای قرن هجدهم متولد شدند. عدم رشد تفکر فلسفی و فقر الهیات، بردگی اندیشه در قرون وسطی باعث شد وقوع رنسانس و تحول خیره کننده علوم بشری مستقل از اندیشه دینی، باعث شد فلسفه و دین که در مغرب‌زمین هم‌سرنوشت شده بودند، فروپرازند. با پیشرفت علم، علت بسیاری از پدیده‌ها کشف شد و آن پدیده‌هایی هم که علت آن مجهول ماند، یقین حاصل شد که علتی از نوع علت‌های شناخته شده دارد. این‌جا بود که بشر غربی برای همیشه عذر خدا را خواست، زیرا دیگر جایی برایش باقی نمانده بود.

اما در مورد خنثیت کلیسا نیز دو دلیل عمده ذکر شده است: ۱. کلیسا پاره‌ای معتقدات علمی بشری را در ردیف اصول مذهبی قرارداد و مخالفت با آن‌ها را موجب ارتداد می‌دانست. ۲. حاضر نبود که صرفاً به ظهور ارتداد اکتفاء کند، بلکه معتقد بود از جامعه مسیحیت باید طرد شود لذا در جست‌وجوی عقاید و ما فی‌الضمیر افراد بود تا از این طریق به آزار آن‌ها بپردازد.

مجموعه این اقدامات باعث شد که اندیشمندان خداپرست برای نجات دین به اقداماتی از قبیل تفکیک بین قضایای ایمانی و عقلی و میان ارزش و دانش، تبعید خداوند به جهان ایمان و فراتر از عقل، رهایی جهان طبیعت از دخالت دینی و... روی بیاورند. انسان غربی درباره خدای خود آن‌گونه قضاوت می‌کند که خود انتظار دارد. به عبارت دیگر انسان غربی به آن خدایی معتقد است که به دور از هرگونه اقتدار و دولت باشد. خدایی که همه را برابر در امکان استفاده از نعمات قرار داده است - اگرچه قهراً این سرمایه‌داران هستند که بیشترین استفاده را از این نعمات الهی می‌برند - و بالاخره خدایی که حق بنیادین مالکیت بر سرمایه‌ای منقول به‌خصوص ابزار تولید قرار داده و احترام آن را واجب نموده است.<sup>۲</sup>

حال آن‌که در نظام توحید، حیات نتیجه مستقیم اراده خداوند است؛ زیرا منطق قرآن بر آن است که حیات مطلقاً فیضی است عالی و بالاتر از افق جسم محسوس. این فیض روی هر حساب و قانونی که برسد، از افق عالی‌تر از جسم محسوس سرچشمه گرفته و لذا تطورات حیات، در واقع تطورات ایجاد و تکوین و خلق و تکمیل است. انسان غربی، خدامحوری به عنوان مبنای حقیقی هستی‌شناسی را از یاد برده و انسان‌محوری و فردگرایی را جایگزین آن نموده است. اما قرآن کسانی را که به مدیریت و ربوبیت خداوند معتقد نیستند، خداناشناس معرفی کرده است.<sup>۳</sup> علامه طباطبائی معتقد است: پس مشرکین درباره پروردگار خویش سهل‌انگاری کردند که میان خدای تعالی که نیروی است که هر چیزی بخواید خلق می‌کند و عزیزی است که هیچ چیز بر او غالب نگشته، دلیل هیچ‌کس نمی‌شود و میان بت‌ها و الهه که از خلقت پشه یا پس گرفتن از آن‌ها عاجزند، برابری انداختند و به این هم قناعت نکردند؛ بلکه خدا را از بت‌ها هم کمتر گرفته آن‌ها را از ارباب گرفتند و خدا را رب ندانستند.<sup>۴</sup>

## ب. تحلیل مبانی انسان‌شناختی

نارسایی مفهوم خداشناسی، گسترش فساد و بی‌بندوباری در میان ارباب کلیسا، ظلم و جنایات محکمه تفتیش عقاید، تقدم ایمان بر عقل و تحقیر عقل از یک طرف و آشنایی اروپاییان با جهان خارج و روش‌های عقلی و تجربی دانشمندان مسلمان از طریق جنگ‌های صلیبی و... موجب آن شد که اعتقادات قرون وسطایی کنار زده شود. در نظریه غربیان، جوهره و ماهیت انسان، «استعدادها و غرایز دنیوی» اوست، لذا بنیان فلسفی «اصلت فرد» شکل می‌گیرد. ۵. عقلانیت و تجربه دو ابزاری تلقی می‌شوند که خادم اصالت فردند و راه را برای رسیدن انسان به خواسته‌ها و امیال خود باز می‌کنند. انسان‌شناسی‌های اومانستی، اگزیستانسیالیستی، ماتریالیستی، کمونیستی و... چنین دیدگاهی دارند.

البته تحقق کامل اصالت فرد در روند واقعی نیازمند زمانی طولانی بوده است، اما صورت فلسفی و انسان‌شناختی مسأله در طول این زمان گسترده همواره ثابت و پابرجا بوده و هست؛ که همان مساوی دانستن ماهیت و جوهره انسانی با استعدادها

و غرایز دنیوی اوست.

با این نگرش جدید، انسان غربی متأثر از «غریزه‌محوری» می‌شود و ویژگی‌های او عبارت است از:<sup>۵</sup>

۱. تک بعدی است و توجهی افراطی به برآیند قوای جسمانی و غریزی خود دارد؛ اگر به‌سوی عرصه‌های فراغریزی نیز گام‌هایی برمی‌دارد، همواره تابعی از غریزه است.
۲. لذت‌جو است. لذت‌جویی‌ای که تنها تفسیرش بهره‌مندی نهایتاً جسمانی است.
۳. طالب نفع و بهره مادی است و هرگونه توسعه در جوانب زندگی خود را در قالب توسعه جوانب مادی طلب می‌کند.
۴. مفهوم حیات را در مصرف خلاصه می‌کند و آنچه اراده و اختیار وی را جهت می‌دهد، مصرف است.

۵. سلامت را توازن مادی، کمال را انسجام شدید و متوازن مادی، رشد را افزایش بهره‌مندی مادی و سعادت را رسیدن به بالاترین حد بهره‌مندی مادی تعریف می‌کند. این در حالی است که در نگرش اسلامی، در نتیجه حرکت و تغییر جوانب حیات انسانی بر محور تعمیق و توسعه، هم با ابعاد مذکور متناسب و هم با فطرت صحیح موافق است و محدود کردن این ابعاد به جوانب مادی حیات انسانی و نیز برجسته کردن برخی از ابعاد و واگذاردن برخی دیگر، مخالف فطرت و نادرست به‌شمار می‌آید. قرآن کریم بر ماهیت «فطری» انسان تأکید نموده، با الفاظ دیگری نظیر «حنیف» و «صبغه الهی» نیز هویت الهی و فطرت انسان را معرفی کرده است. ۸. همچنین جوهر ارادی و تصمیم‌گیرنده در درون جسد انسانی را «روح» ندیده شده از جانب خداوند در کالبد انسانی نامیده است. ۹. در این نگرش، انسان توسعه‌یافته کسی است که بر محور انسانیت و اصول فطرت تکامل می‌یابد و با یاری جستن از سه منبع عقل و وحی و تجربه، راه تعمیق و گسترش اصول انسانی در عرصه‌های حیات خود را باز می‌کند.

انسان در تفسیر «فطرت‌محور» اسلام دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. چند بعدی است و می‌کوشد در کنار توجه به امور مادی و این‌جهانی، ارزش و اهمیت امور متعالی و قدسی را پاس داشته و از آن غافل نشود. ۱۰
۲. می‌کوشد تمامی کنش‌های خود را در پرتو لذت‌های متعالی تفسیر کند. ۱۱ در قرآن کریم کلیه رفتارهای انسانی صحیح و مقبول - چه رفتارها و لذت‌های دنیوی و مادی و چه رفتارها و لذت‌های معنوی - با عنوان «عمل صالح» یاد شده است و مکرراً ایمان و عمل صالح به صورت لازم و ملزوم هم ذکر گردیده است. ۱۲
۳. طالب رشد و کمال است و نمونه‌های و برجسته خود را «انسان کامل» می‌داند.
۴. حیات را گذاری دنیوی برای رسیدن به جهانی دیگر تلقی می‌کند و بهترین تلقی بخردانه از مصرف را مصرف برای درک امور متعالی و قدسی و گام برداشتن در راه کمال می‌داند.
۵. سلامت را توازن دنیوی و اخروی، کمال را پیوستگی و توازن شدید دنیوی و اخروی، رشد را افزایش بهره‌مندی اخروی و دنیوی و سعادت را رسیدن به بالاترین حد بهره‌مندی اخروی و دنیوی تعریف می‌کند.

## ج. تبیین مبانی جامعه‌شناسی

بحث درباره ماهیت و ابعاد انسان مطلوب، بدون بحث درباره جامعه انسانی مطلوب به اتمام نمی‌رسد؛ سؤالاتی نظیر آیا انسان مطلوب بدون جامعه انسانی مطلوب تحقق عینی و خارجی می‌یابد؟ آیا انسان مطلوب در جامعه نامطلوب امکان رشد دارد؟ آیا جامعه مطلوب با تکیه بر انسان‌های نامطلوب قابل تحقق است و... که پاسخ به آن‌ها، خواست عموم افراد جامعه است. اما افراد نادری که در هر شرایط و وضعیت اجتماعی، با خروج از مدار حرکت عمومی جامعه، راه شخصی خود را جدا کرده، از روند جامعه‌پذیری عمومی فاصله گرفته‌اند، رابطه مذکور را مد نظر قرار نمی‌دهند. البته قرآن، چنین فردیت زاهدانه انزواطلبانه‌ای را مطرود و محکوم می‌داند. ۱۳

در تبیین رابطه فرد و جامعه، سه نظریه مطرح شده است: نظریه نخست فرد را اصل می‌داند و جامعه را بازتابی اعتباری از تجمع افراد تلقی می‌کند. در نظریه دوم، جامعه